

در ستایش زنانگی انقلاب

درباره‌ی خصلت زنانه‌ی اعتراضات

شریف آموزگار



برخی با عباراتی چون «شورش ژینا» و «انقلاب زنانه» اعتراضات و جنبش مردمی کنونی را توصیف کرده‌اند. به نظر می‌رسد جناح‌های مختلف راست محافظه‌کار و لیبرال خواسته‌اند این برجستگی خصلت زنانه را تحریف یا منکوب کنند، خواه با چسپاندن وصله‌ی ناجور «مرد، میهن، آبادی» به شعار «زن، زندگی، آزادی» و خواه با این ادعا که زنانه دانستن شورش به معنای نادیده گرفتن حقوق شهروندی مردان است و این را حربه‌ی حاکمیت می‌دانند برای تقلیل اعتراضات همه مردم به اعتراضات فقط زنان به حجاب. در این یادداشت می‌کوشم نشان دهم چرا تأکید بر زنانگی انقلاب اهمیت دارد و چرا نه تنها هیچ تعارضی با مشارکت مردان و یا رادیکال و آزادی‌خواه و عدالت‌خواهانه بودن جنبش اعتراضی ندارد، بلکه در خدمت رادیکالیسم آن است.

البته لیبرال‌ها، راست‌ها و به ویژه راست‌های سلطنت‌طلب به‌درستی از رادیکالیسم بیش از اندازه‌ی این تأکید بر خصلت زنانه‌ی شورش ترسیده‌اند و آن را مورد هجوم قرار داده‌اند. منطق بنیادین لیبرالیسم تهی‌مایه‌شده و هار عصر ما (برخلاف لیبرالیسم کلاسیک کسانی چون هومبولت یا اسمیت) این است که به قول ژیک، خواهان قهوه است اما بدون کافئین، عشق بدون تعهد و در نهایت سیاست بدون خطر. برداشتن حرمت‌ها و اجازه دادن تساهل‌آمیز به هر تجربه‌ای مقبول است، منتها به شرط آنکه آن تجربه خیلی خطرناک نباشد و چیزی را جابه‌جا نکند. حتی می‌توان انقلاب را به نحوی کنترل‌شده تجربه کرد اما به شرط آن که مناسبات بنیادین سیاسی و اقتصادی جامعه و حقوق مقدسی که سرمایه‌داری و مردسالاری را دست در دست هم سر پا نگه داشته، دست ناخورده باقی بمانند. ناسلامتی قرار است بعد از «آزادی» کشور، بهشت «بازار آزادی» در ایران زمین برقرار شود، و این وسط زنانی که بیش از حد بر همبستگی زنانه تأکید می‌کنند خطرناک‌اند. همبستگی زنانه‌ای که به معنای ستیز با روابطی که زنان طی آن به استثمار کار دست‌مزدی کشیده می‌شوند، یا به کار خانگی ناگزیر و طعمه‌ی پدرسالاری می‌شوند، مهمانانی ناخوانده برای کسانی‌اند که می‌خواهند لباس تنگ و بدقواره‌ی لیبرالیسم بر تن جنبشی مردمی بکنند. هیچ‌جا در هیچ کجای تاریخ مردم برای حاکمیت بازار آزاد و برداشتن سیاست‌های رفاهی و کوچک شدن دولت و آزادی‌سازی قیمت‌ها و مالیات نگرفتن از اقلیت ثروتمندان، انقلاب نکرده‌اند. اما

نولیبرال‌های ایرانی به طرز ناشیانه‌ای می‌خواهند این جنبش را لیبرال و ضد چپ جا بزنند. شعار اساسی لیبرالیسم عصر ما، در این گفته‌ی مارگرت تاچر، این سیاستمدار محبوب دل میلتون فریدمن و تمام مدافعان اسطوره‌ی بازار آزاد، خلاصه می‌شود: «چیزی به نام جامعه وجود ندارد، تنها افرادند که وجود دارند». منطق بنیادین هر انقلاب اما دقیقاً متضاد این شعار لیبرالیسم است: انقلاب احضار روح جمعی جامعه است در مقابل اتمیسم فردگرایی. انقلاب فریاد می‌زند: جامعه وجود دارد و افراد بی‌پناه و تک افتاده و به خود واگذار شده نیستند. منطق انقلاب از زندگی جمعی و ارزش‌های زندگی جمعی چون آزادی و عدالت در مقابل زندگی فردی انتزاعی‌شده و اتمیستی، اعاده‌ی حیثیت می‌کند. افراد جامعه باهم سرنوشت جمعی‌شان را رقم می‌زنند و هیچ حقوق مقدس مالکیت خصوصی و امتیازها و حقوق انحصاری نیست که بتواند خود را منزله از این روح جمعی بکند و بدان پاسخگو نباشد.

در مقابل به نظر می‌رسد پاسخ‌های برخی فمینیست‌ها و چپ‌ها به این تهاجم راست به خصلت زنانه‌ی انقلاب، نابسنده و تقلیل‌گرایانه باشند. گاهی با شکلی از جوهرگرایی غیرعلمی و متافیزیکی (که در پوششی از فمینیسم پسامدرنیستی پیچیده شده) تلویحاً یا صریحاً نوعی حرف می‌زنند که انگار زنان گونه‌ی زیست‌شناختی متفاوتی هستند و همه‌ی لطافت و زایش و زیبایی هستی از زنان نشأت می‌گیرد و مردان باید تسلیم این اتوریته‌ی معنوی رمزآلود زنان شوند. «لطافت و زایایی هستی»...!، این هم مفهومی مبهم است که بیشتر در الهیات و عرفان جای دارد تا در تحلیل‌های سیاسی و علمی انقلابی. دسته‌ای دیگر از پاسخ‌ها بحث را به نوعی گلابیه‌ی پیش پا افتاده تقلیل می‌دهد: حالا یکبار یک انقلاب زنانه بود، چه می‌شد این را قبول می‌کردید و فوراً مردانگی را وارد نمی‌کردید. با این منطق که نوبتی هم باشد، این بار نوبت ماست. گویا مثل وقتی که گفته می‌شود تا حالا همیشه کنترل تلویزیون دست مرد بوده، چه می‌شود این بار دست ما زن‌ها باشد.

این شکل از پاسخ به تهاجم راست‌ها، نمی‌تواند کارآمد باشد و آگاهی جمعی جنبش را یک گام دیگر از ستایش‌گران بازار آزاد دور سازد و به ترس آنان از بیش از حد رادیکال بودن جنبش بیفزاید.

در دو سطح می‌توان به این تهاجم پاسخ گفت. از نظر تحلیل علمی، روشن است که تاکنون هیچ یک از انقلاب‌های بشری از انقلاب نوسنگی در ده هزار سال پیش تا کنون، انقلابی منحصرأً زنانه نبوده و منطقیاً نخواهد بود، در هر انقلابی هم مردان و زنان هر دو شرکت کرده‌اند و می‌کنند.^۱

کافی است به تاریخ نگاه کنیم. تمامی انقلابات مترقی تاریخ بشر انقلاب‌هایی بوده‌اند که گونه‌ی بشری در آن خواسته است علیه اقلیت ممتاز از طبقات و گروه‌های زنان و مردان سلطه‌گری که آزادی و شرایط انسانی کار و زندگی را از آن‌ها سلب کرده‌اند بشورد.

تمامی این انقلابات همسانی و همترازی اعضای زن و مرد گونه‌ی انسانی از نظر توان مشارکت سیاسی و اجتماعی را به اثبات رسانده است. انقلاب‌ها نشان داده‌اند که زنان و مردان دو گونه‌ی کاملاً متفاوت نیستند که از سیاره‌هایی متفاوت (مردان مریخی و زنان ونوسی!) آمده باشند، بلکه تا آنجا که به نیاز به جامعه، احضار روح جمعی جامعه و ارزش‌های زندگی جمعی (چون آزادی و عدالت و همبستگی) مربوط می‌شود، مبارزهای برای عدالت و شرایط انسانی است، هیچ فرقی ندارد که کسی به بی‌عدالتی اعتراض می‌کند، زن باشد یا مرد. منطق اجتماعی انقلاب وحدت و برابری زن و مرد در گوهر انسانی را برتر از هر مدعی نشان می‌دهد. پس در این سطح می‌توان گفت وقتی می‌گوییم شورش زنانه است و از خصلت زنانه‌ی انقلاب می‌گوییم، هیچ عقل سلیمی نباید اینگونه درک کند که می‌خواهیم تاریخ را تحریف کنیم و معتقدیم که در تاریخ انقلاباتی وجود داشته (یا باید وجود داشته باشد) که در آن فقط زنان انقلاب کرده‌اند و مردان دست روی دست گذاشته‌اند و هیچ کار مهمی نکرده‌اند یا همه‌ی زنان علیه همه‌ی مردان [این به اصطلاح دشمنان خونی تاریخی‌شان] انقلاب کرده‌اند.

^۱ می‌توان از ضدانقلابی مردانه در اجتماعات اولیه انسانی که برخی از آن‌ها نظمی مادرسالار داشته‌اند، سخن گفت. اما تعیین‌بخش‌های این نظم مادرسالارانه و ضدانقلاب مردانه علیه آن بیشتر تعیین‌گرهای بی‌واسطه‌ی بیولوژیکی و مرتبط با بازتولید جنسی و محیطی بوده و هیچ عنصر اجتماعی و تاریخی مؤثری نداشته است که بتوان آن را مرتبط با محتوای اجتماعی و تاریخی مبارزه‌ی زنان عصر ما با پدرسالاری مرتبط دانست

انقلاب‌ها دقیقاً برعکس میان زنان و مردان جدایی نیفکنده‌اند و بلکه آن‌ها را در مقام انسان‌هایی برابر با هم پیوند زده است. انقلابات نه تنها فقط زنان و مردان (و دیگر هویت‌های جنسی) بلکه تکثر هویت‌های قومی و زبانی و آیینی را نیز در منطق جمع‌گرایانه‌ی خود با هم پیوند می‌زند، تا آنجا که همه‌ی افراد برابر انسانی، روح جمعی انقلاب را احضار می‌کنند که آزادی‌ها و شرایط انسانی برابری بین همگان توزیع کند در جامعه‌ای که متعلق به همه مردمان است و نه گروهی با امتیازات ویژه. به قول آلن بدیو منطق رخداد سیاست و انقلاب، منطقی اساساً برابری‌خواه است که سوژه‌ی خود را بر می‌سازد و همه‌ی افراد هم‌تراز و برابر می‌داند در توانایی‌های‌شان برای پرداختن مسائل زندگی جمعی فارغ از هویت جنسی و قومی و شغل و تحصیلات. هر انقلاب حقیقی «استوار بر این اصل برابری‌طلبانه است که همگان قابلیت تشخیص عدالت و خیر را دارند».^۲ سوژکتویته و عاملیت افراد انقلابی تسلیم هیچ اقتدار غیرموجه و غیرعقلانی برای تعیین تکلیف شدن نمی‌شود چرا که پیش‌فرض‌اش آن است همه‌ی افراد توانایی درک اقتضائات زندگی فردی و جمعی خود را دارند و کسی نمی‌تواند برای آن‌ها و به جای آن تصمیم بگیرد به نام کارشناس سیاست و علم اقتصاد و یا نماینده خدا یا سلسله‌ی پادشاهی. هر انقلابی، انقلاب اکثریت علیه اقلیت است و به همین خاطر منطقی‌اً هر انقلابی چنین فریادی را در خود نهفته دارد: سهم همه از جامعه و ثروت‌های آن برای رشد و شکوفایی استعدادها برابر است و جامعه و کشور ارث‌پداری کسی نیست. بنا به اصل معروف مارکس، ذات اجتماعی انقلاب خواهان آن است که مناسبات اجتماعی به نحوی سامان یابند که رشد هر فرد پیش‌شرط رشد همگان باشد و نه مانع آن و از دیگر سو رشد همگان باید پیش‌شرط رشد فرد باشد. هر رابطه و نهاد اجتماعی (از جمله رابطه‌ی اجتماعی سرمایه یا نهادهای تثبیت‌کننده‌ی مردسالاری) که مانع بسط این خصلت اجتماعی حیات انسانی و پیوند رشد حیات فردی و جمعی شود و چون مانعی ضد اجتماعی و سرکوب‌کننده ظاهر شود، باید از میان برداشته شود. کسی قرار نیست به بهانه‌های واهی مالکیت خصوصی بر منابع طبیعی و اجتماعی و داشتن سرمایه (که همان کار جمعی مرده است و محصول همکاری جمعی کل جامعه

است) دیگران را از سهم‌شان از جامعه و ثروت‌ها و امکانات اجتماعی آن محروم کند چون جامعه متعلق به همه‌ی ماست و به میانجی همکاری متقابل ما با هم ساخته می‌شود. افرادی که به صورت مستقل و اتمیستی از هم وجود داشته باشند و ثروت‌هایشان فقط دسترنج خودشان باشد و نه ثروت جامعه و جامعه نتواند درباره‌ی توزیع آن تصمیم جمعی بگیرد اساساً وجود خارجی ندارند، مگر در خیالات لیبرال‌ها. اما اگر منطق انقلاب جمع‌گرایانه است و زنان و مردان را به وحدت می‌کشد نه آن‌که از هم جدا کند، پس چرا همچنان از «انقلاب زنانه» و اهمیت جنبه‌ی زنانه‌ی جنبش و انقلاب سخن باید گفت؟

در پاسخ باید بر وزن سیاسی مشخصی که این اصطلاح دارد تأکید کرد و لیبرال‌ها به درستی خطر و رادیکالیسم آن را دریافته‌اند. وقتی بر خصلت همبستگی زنانه در یک حرکت انقلابی تأکید گذاشته شود (حرکتی نه در مقابل مردان بلکه در مقابل نظم مردسالارانه‌ای که نظم و ساختارهای فرهنگی، حقوقی و سیاسی سیستم اجتماعی را رقم زده)، آنگاه روشن می‌شود که زنانی که فعالانه در این انقلاب شرکت جسته‌اند و همبستگی زنانه را جدی گرفته‌اند، نمی‌توانند نسبت به سرنوشت خواهران خود مثلاً در کارخانه‌ها بی‌تفاوت باشند و به دستمزدها و شرایط کار و سندیکاهای آن‌ها بی‌توجه باشند و آن‌ها را به مقررات‌زدایی از رابطه کار و سرمایه و کوچک‌تر شدن دولت واگذار کنند. نمی‌توانند نسبت به سرنوشت خواهران خود که به بیکاری و کار خانگی بدون دستمزد واگذار شده‌اند بی‌تفاوت باشند و ساکت و بدون اعتراض به لفاظی‌های نولیبرال‌ها برای معطف کردن بازار نیروی کار (برای جذاب شدن آن برای جذب سرمایه‌ی خارجی) گوش کنند و یا اظهارنظرهای «کارشناسانه»‌شان درباره‌ی عدم مداخله‌ی دولت و برنامه‌های رفاهی جهت امحای بردگی کار خانگی بدون مزد را بپذیرند، چرا که نظم مقدس و خودانگیخته بازار را بر هم می‌زند. این زنان نمی‌توانند با جان و دل دست به حمایت از سیاست‌های فرهنگی و اقتصادی زن‌زد که قرار است مناطق محروم و روستاهای توسعه نیافته را نجات دهد. چرا که بدون این توسعه‌ی فرهنگی و اقتصادی، در چنان حوزه‌های به حاشیه‌رانده شده و مطرودی، به ضرب هیچ قانون و جرم‌انگاری نمی‌توان از کودک‌همسری آشکار یا پنهان و ازدواج زود هنگام

دختران یا خشونت خانگی علیه زنان جلوگیری کند. هیچ زن و مرد عاقل ایرانی نمی‌تواند در پرستش‌گاه‌های لیبرالیسم در مقابل تقدس بازار آزاد سر فرود بیاورد اگر بداند که موعظه‌ی بازار آزاد و «سرمایه‌داری بیشتر»^۳ این است که حاشیه را به حال خود بگذارد و بودجه‌ی دولت را افزایش ندهید، شوک درمانی کنید و به قیمت‌ها دست نزنید، کیک اقتصاد را بزرگتر کنید و به توزیع نابرابر آن کاری نداشته باشد. بازار آزاد اگر خود صلاح بداند به سراغ حوضچه‌های عقب‌ماندگی و حاشیه خواهد رفت و اگر نداند، باید بگذاریم که حاشیه و مناطق توسعه‌نیافته از نظر فرهنگی و اقتصادی به حال خود گذاشته شوند تا فراموش شوند یا آنکه به صدقه‌های بزرگوارانه‌ی خیرین سرمایه‌دار دخیل ببندیم. البته که همبستگی جدی زنان، که زنان تهران را با زنان و دختران بلوچستان و کردستان پیوند دهد و از سرنوشت جمعی و مبارزه‌ی جمعی آن‌ها سخن بگوید، هر راست‌گرا و مدافع نظم سرمایه‌داری را به ترس می‌اندازد.

این وزن سیاسی عبارت «انقلاب زنانه» است که لیبرال‌ها را به هراس انداخته است. انقلاب زنانه، انقلابی نیست که فقط زنان در آن شرکت می‌کند و یا زنان و مردان را از هم جدا می‌کند. بلکه انقلابی است که زنان و مردان را برابر می‌کند و با هم پیوند می‌دهد و با جدی گرفتن همبستگی زنانه و خواهرانه، انقلاب را به سمت پاسخ‌گویی به مسائلی چون ستم بر زنان کارگر، بیکاری بیشتر زنان نسبت به مردان، کار خانگی بی‌دستمزد زنان و علل اقتصادی و مادی کودک‌همسری و خشونت خانگی در مناطق محروم می‌برد. با مطرح کردن و پاسخ‌گویی به این مسائل مبرم زنان در ایران، زنان همبسته، نه فقط به خواهران خود بلکه به دیگر مردان در طبقه کارگر و فرودست برای زیستن در جامعه و اقتصادی عادلانه و انسانی کمک می‌کند، یعنی جامعه‌ای که در آن زندگی جمعی و ارزش‌های آن مغلوب فردگرایی انتزاعی و از خودبیگانه نشده باشد. این همبستگی زنانه، زنان و مردان را به جامعه‌ای انسانی و سوسیالیستی نزدیک می‌سازد که زنان و مردان را از اسارت‌ها و محدودیت‌های اقتصادی و اجتماعی نجات می‌دهد. چنین زنانی اگر به همبستگی زنانه‌ی خود وفادار باشند می‌دانند که در جبهه‌ی مبارزه

^۳ گویی تاکنون جامعه‌ی ایران به اندازه‌ی کافی از سرمایه‌داری زخم نخورده و عمیق‌ترین شکاف طبقاتی و فلاکت دستمزدها در مقابل تورم‌ها را تجربه نکرده و هنوز به میزان بیشتری از آن نیاز است.

با سرمایه‌داری قرار دارند و در مرحله‌ای از مبارزات‌شان ناگزیر خواهند شد در مقابل مدافعان جهانی و منطقه‌ای نظم سرمایه‌دارانه (آمریکا و ناتو و اسرائیل) هم بایستند و آن‌ها را از مداخله‌ی احتمالی در امور داخلی کشورشان باز دارند.

چنین زنان همبسته و انقلابی البته بسیار دور از تصور لیبرال‌ها از شهروندان خنثی و منزوی هست که ضمن تابعیت از اصل مقدس مالکیت خصوصی، فقط نفع شخصی خود را در بازار رقابت آزاد دنبال می‌کنند و کاری به کار کسی ندارند. انقلاب زنانه و همبستگی زنان، تصور انقلاب بدون خطر و دستکاری اصل سرمایه و نظم طبقاتی را برای لیبرال‌های راست مخدوش می‌کند. برای همین است که نه تنها هر زنی، بلکه هر سوسیالیستی که به دنبال آزادی و «توان زندگی انسانی داشتن» همگان است، باید از خصلت زنانه‌ی جنیش و انقلاب زنانه دفاع کند. باید انقلاب و زنانگی آن را ستایش کرد.

البته این بدان معنا نیست به نحوی ملانقطی و ظاهربینانه به نمادها و شعارهای ضد‌مردسالاری و زنانه‌ی انقلاب پرداخت. بلکه بدان معناست که زنان را متحد ساخت و ضرورت جدی گرفتن «همبستگی زنان» را برای رهایی از بار ستمی که بر زنان ایران می‌رود را روشن ساخت و تبلیغ کرد. باید برای همبستگی و آگاهی بیشتر زنان تبلیغ و سازماندهی کرد. باید هر زن ایرانی بداند وقتی با افتخار می‌گوید این یک انقلاب زنانه است، منظورش از انقلاب زنانه چیست. چنانکه روشن است این شکل از تأکید بر زنانگی انقلاب چنان پذیرا است که مردان و دیگر هویت را به درون خود دعوت می‌کند نه آنکه آن‌ها را بیرون بگذارد.

ژیناها فقط قرار نیست از زور حجاب اجباری را رها شوند، بلکه آنها دیگر نباید قربانی قتل ناموسی و سر بریدن شوند در فرهنگ‌های حاشیه‌رانده شده و طبقات محروم‌شده. نباید در استان‌هایی چون کهگیلویه و بویر احمد و کردستان و ایلام دست به خودسوزی بزنند و در زاهدان و خراسان اسیر کودک همسری باشند و در تهران و تبریز و اصفهان درگیر دستمزد پایین و نداشتن حق تشکل و سندیکا و فرسودگی و افسردگی بر اثر کار خانگی و تنهایی و در خانه ماندن و نداشتن یک شخصیت اجتماعی

شکوفای و چند وجهی. ژینا دختر ایران بود و همهی دختران ایران باید زنده بمانند و آزادانه زندگی کنند. این است معنای شعار: زن، زندگی، آزادی.